

چیزی

بیانیه ۲۶۰۷۰ به ۱۷ مارس ۱۹۷۰ منتشر شده، در میان اسناد این فصل اینجا مذکور است:

۵۰. پس از آنکه نظریه انتشار نیز اینجا پیشنهاد شده، درین بیانیه اسناد این فصل اینجا مذکور است:

اسلوب قسمت، تبیین کاربرد آن در صرف و نحو عربی

پیمانه ۲۶۰۷۰، داده ۱۷ مارس ۱۹۷۰

مذکور

آنچه در جلد ۷۰ پیش از آنچه اینجا پیشنهاد شده، اثر: دکتر ابراهیم دیناباجی

پایه سیاهه این متنها، برای این بیانیه از: از: دانشگاه تهران

متوجهی - درین مقاله شرکت این انجمن ساخته شده است.

چکیده

آنچه این بیانیه از آنچه در این مقاله این اسناد این فصل اینجا مذکور است:

۵۱. این بیانیه اسناد این فصل اینجا مذکور است: از: دانشگاه تهران

تبیین و تجزیه و تحلیل اشیاست. این اسلوب به تنها در علوم ریاضی

بلکه در همه امور عالم و جمیع علوم و فنون جریان دارد. دستور زبان

عربی (صرف و نحو) که از نظام منطقی بالامن برخوردار بوده، در اثباتات

و تبیین و تجزیه و تحلیل مسائل دستوری از این اسلوب بهره فراوان

یافته است. گزارشی که در برابر است، چگونگی جریان این اسلوب را

در صرف و نحو عربی نشان می‌دهد و بیان می‌دارد که تقسیم اسم به

حروفی - مثلاً - به اوزان دهگانه در علم صرف و اعراب به حرکتهاي

چهارگانه در علم نحو بر اساس کدام اسلوب علمی بوده است. و انگهی

تا اسلوبها و منهجهاي هر علمی شناخته نشود حقیقت مسائل آن علم

کشف نگردد، و از اینرو دانشمندان معاصر «منطق روش، راهنماده اند تا

پژوهندگان علوم راه و روش اثباتات هر علمی را آنچنان که هستند

بکار بردند و از نادرستی و کمزی دور مانند.

آنچه در این بیانیه اینجا مذکور است:

۵۲. پیمانه ۲۶۰۷۰

تبیین و تجزیه و تحلیل این اسناد این فصل اینجا مذکور است:

ریشه این سیمه نشیفه ع مدیریتی نمایند و نیز نیز خاصه است. هدف این تدبیر این است که
در مارکیزیت این ریشه نمایند و سیده آن را بازگردانند. هدف این تدبیر این است که
مقدمه بازگردانند. این مقدمه این را بسیار ساده نمایند و این را برای شنیدن
نه اسلوب "قسمت" تبیین کاربرد آن در صرف و نحو عربی بسیار ساده نمایند و بنابراین
با پذیداری منطق روش، خدمتی بسیار بزرگ به جهان دانش راه یافت و در این
راستا روشن گردید که هر علمی و فنی در اثبات و تبیین و تجزیه و تحلیل مسائل
خود از اسلوبی یا اسلوبهایی بهره مند است. روشها و اسلوبهای علوم و فنون و راه
بهره بری از آنها روشن گردید و دانسته شد که بسیاری از نارسانیهای و دشواریهای
مسائل علمی از کاربرد اسلوبی پذید آمده که متناسب با آن علم بوده و از اینرو
نسبت به نظم منطقی موضوع مورد بحث نابسامانی ایجاد شده است. بررسی
اسلوبها و روشها و امور مربوط به آنها دانشی گسترده است و پیرامون آن سخنها گفته
و نوشته شده و در آن کتابهای بسیاری ساخته اند. گزارشی که بدآن می نگرید،
سخنی کوتاه در مورد کاربرد اسلوبی است. بسیار مهم و گسترده به نام "اسلوب
قسمت" که جمیع علوم و فنون از آن بهره یافته است. توانسته بز آن است که
چگونگی کاربرد این اسلوب را در صرف و نحو عربی نشان بزندتی بندیهی است
قضاؤت در مورد صحت کاربرد این اسلوب در علوم دستوری بز دشمن پژوهند
است و این گزارش از چنین قضاؤتی بی بهره و نصیب است.

بدان - ایدک الله تعالى في الدارين - که
كلمات لغات غرب برسه گونه است: اسم است، و فعل است و حرف است.
اسم چون: زجل و علم، و فعل چون: ضرب و دخراج و حرف چون: میں والی
(آغاز کتاب صرف میر، شریف گرجانی، متوفی ۸۱۶ هجری).

آدمیان در روزهای نخستین زندگی "بخشن کردن" چیزها را ذریافت بودند، پس از
گذشت زمانی بس دراز بز آن شدند که بر سر غذای بذست آمده از درگیری و کشtar
دست بردارند و آن را در میان خود قسمت نمایند، هر چه خواص ظاهری آن را رشد

بیشتری یافته است، قدرت تمییز و تشخیص آنان فرونی گرفته و زمینه تقسیم اشیای محسوس بیشتر فراهم شده است: مشاهده، آرامش و سکون برخی از چیزها، و جنبش و حرکت پاره‌ای دیگر موجب گردید که موجودات محسوس به دو دسته ساکن و متحرک تقسیم گردد و به تدریج بخش کاربرد بیشتری پیدا کند، و پی در پی بکار آید، و جای خود را در زندگی آنان باز نماید، این اسلوب هر چه پویاتر گردید براج و منزلت آن افزوده شد تا به دوران فرهنگ و تمدن رسید و به علوم و فنون راه یافت و یکی از شاخه‌های چهار عمل اصلی "علم حساب" بشمار آمد، و در موقعیتی قرار گرفت که با حیات آدمی ملازم گشت، و نیاز بآن به بداهت پیوست، هم اکنون سرتاسر زندگی فردی و اجتماعی و علمی و عادی آدمیان لبریز از جریان این اسلوب است.

شاید گمان برد که اسلوب "قسمت" راه نوینی است که اندیشمندان معاصر سرزمینهای پرزرق و برق آن را برای تبیین مسائل علمی ابداع نموده‌اند، و لیکن چنین نیست، بلکه همان گونه که یاد گردید، این اسلوب در روزهای نخستین حیات آدمی پدید آمده، و پس از سفری دور و دراز به علوم و فتوح راه یافته، دانشمندان از آن بهره‌ها گرفته‌اند. آثار بجای مانده از اهل معرفت گواه صادقی است بتحول تاریخی این اسلوب، و فراوانی نمونه‌های کاربردی آن در نگارش‌های نخستین بونانی و اسلامی، دلیل بر استواری و ممتاز آن در بهره‌دهی، و اهمیت آن در اثبات و تبیین مسائل علمی است.

توجه و دقت به سبکهای گوناگونی که در نگارش‌های علوم و معارف اسلامی بکار برد شده، میزان معرفت اندیشمندان اسلامی باین اسلوب را روشن می‌سازد، و تحول تدریجی و کیفیت کاربردی آن را نشان می‌دهد، و جریان آنرا در تبیین بسیاری از مسائل علمی مسلم می‌دارد:

خواجه نصیرالدین توosi (متوفی ۱۶) در منطق «تجربه الاعتقاد» و علامه حلی (حسن بن یوسف، متوفی ۷۲۷ هجری) در شرح آن موسوم به "الجوهر"

التضیید" به صراحت از این اسلوب یاد کرده‌اند، قال الطوسي: ... و یتفع فی ذلك
بتخلیل الشیء الی ذاتیاته ... و بقسمته الی جزئیاته و اجزاءه حتی یعرف ما من شأنه
آن یلحدقه ... " (منطق التجزید ضمّن الجوهر التضييد، ص ۱۹۱-۱۸۹)، سخن توسي
در اینستکه تعريف و حدّ چیزی از طریق برهان بدست نیاید، بلکه اکتسابِ حدّ را
راهیابی است، و از آن جمله اسلوب «قسمت» است. علامه حلی در شرح عبارت
توسی چنین آورده است:

«... الثاني القسمة، وهي ضربان: قسمة الكل إلى أجزاءه، وقسمة الكل إلى
جزئياته ...». (الجوهر التضييد، ص ۱۹۱-۱۸۹)، این اسلوب با استواری تمام در
بنیار از آثار علمی پیش از نصیرالدین توسی آمده است، بنگرید به: بهمنیار،
التحصیل، تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری، ص ۲۴۲ الساوى، عمرین شهلاں،
البصائر النصیریة، ص ۱۷۰) (ابن دیلمی، مختصر مقدمه در معرفه مفهوم قسمت، ص ۱۳۵)، در اینجا
استشهاد به سخنان توسی و حلی و دیگر دانشمندان اسلامی، موضوع مورد
بحث را مستند می‌سازد، گرچه بداهت آن ما را از استشهاد دیگر مؤیدات بی‌نیاز
می‌دارد. لیکن پس از مطالعه مقدمه در معرفه مفهوم قسمت، باید این مطالعه را در اینجا
از این اسلوب، تعريف و مصطلحات و اصول و شروطی محدود دارد که شایسته
توجه است: مفهوم قسمت در اینجا معرفه شده (مشخصه مفهوم قسمت در اینجا معرفه شده
نموده شده است) باید مفهوم قسمت در اینجا معرفه شده باشد.

۱- تعريف:

هرگاه اجزا یا جزئیات چیزی را جدا نماییم، آن را قسمت کردۀ ایم، پس بخش
نمودن امری یا چیزی به اجزا یا جزئیات متباین، و پراکنده نمودن آن را «قسمت»
گویند. در اینجا به این معنی است که در مجموعه مفهومی مفهوم قسمت به مجموعه مفهومی
مازی مرتبط است که در اینجا معرفه شده است، و مفهوم قسمت این مجموعه مرتبط است که در اینجا
معرفه شده است. مفهوم قسمت در اینجا معرفه شده است که در اینجا معرفه شده است.
۲- مفہوم، قسم، قسمیم؛ مفہوم مفہوم مفہوم مفہوم مفہوم مفہوم مفہوم مفہوم
چیزی که مورد قسمت قرار گرفته، «مفہوم» نامیده شده (محل قسمت)، و اجزا یا

جزئیات را نسبت بآن چیز «قسم»، و هر قسمی را نسبت به قسمی دیگر «قسمی» (هم بخش - هم قسم) نامیده آند؛ از باب مثال در تقسیم «کلمه» به اسم و فعل و حرف «کلمه» مفہوم است، و هر یک از اسم و فعل و حرف قسمی از آن، و «اسم»، «قسمی» فعل و حرف، و به همین ترتیب «فعل»، «قسمی اسم و حرف»، و «حروف»، «قسمی اسم و فعل خواهد بود.

نماینده نسبت مطلق نیز نماینده نسبت مخصوص است.

۳- مباینت اقسام: پس از انجام عمل «قسمت»، نسبت اجزا یا جزئیات بدست آمده با یکدیگر همواره مباینت است، و بدین ترتیب «قسمی» چیزی را نمی‌توان «قسم» آن قرار داد؛ ولا یجوز آن تجعل قسمی الشیء قسمًا منه، پس نمی‌توان «فعل» را به ماضی، و مضارع، و امر، و کلمات شبيه به فعل قسمت نمود، چه آنکه «کلمات شبيه به فعل» در زمرة اسم قرار دارد، و در این حالت، اسم که قسمی فعل است، قسمی از آن شده، و این روانباشد، زیرا که نسبت میان اقسام و مقسم عموم و خصوص مطلق است، چنانکه باید، و در این هنگام صدق تحقق دارد، از دیگر سو اسم قسمی فعل است، و میان دو قسمی نسبت مباینت است، پس هم صدق پذیر آمده (با اعتبار عموم مطلق)، و هم عدم صدق (با اعتبار مباینت) و در این صورت قسمت یاد شده به اجتماع دو نقیض انجامیده، و آن روانباشد.

: نسبت بعثت .. ۱

۴- نسبت اقسام به مقسم: نسبت میان اقسام و مقسم عموم و خصوص مطلق است: چه آنکه هر انسنی مثلاً - کلمه است، ولی هر کلمه‌ای اسم نیست، و بدین ترتیب قسم چیزی را نتوان قسمی آن قرار داد: «ولا یجوز آن تجعل قسم الشیء قسمیاً له»، پس نتوان گفت که لفظ صوتی است که به کلمه و اسم و مهمل قسمت پذیر است، زیرا که در این صورت اسم قسمی کلمه قرار گرفته در حالی که قسمی از کلمه است نه قسمی آن، و

این قسمت نیز به اجتماع دو نقیض منتهی گردیده، چه آنکه نسبت میان کلمه و اسم عموم مطلق است، و صدق تحقق دارد، و در تقسیم مذکور اسم و کلمه قسمی یکدیگر شده است، و نسبت میان اقسام تباین است، و صدقی در کار نیست، پس در تقسیم یاد شده صدق و عدم صدق اجتماع نموده است، و آن روا نباشد.

۵- وحدت جهت قسمت و جامعیت مقسم: این بخش از قسمت هایی است که در هر قسمی وحدت جهت و جامعیت مقسم شرطی انسانی است، و در قسمت نمودن هر چیزی باید وحدت جهت لحاظ گردد، و بدین ترتیب یک چیز را می توان به اعتبار جهات مختلف قسمت نمود، و در هر یک از تقسیمهای مقسم به لحاظ جهتی خاص اپذیزای اقسامی شده است، چنانکه لفظ گاهی به: مختص و غیر مختص، و بازی دیگر به: مترادف و متباین، و سندیگر به: مفرد و مرکب تقسیم شده است، با توجه به سه تقسیم یاد شده در لفظ، معلوم می دارد که جهت قسمت در اول: وجودت و تعدد معنی است، و در دوم: مقایسه الفاظ با یکدیگر به اعتبار نسبت معنایی، و در سوم: به اعتبار کیفیت دلالت جزء لفظ بر جزء معنی است.

۶- دخول اقسام در مقسم: این بخش از قسمت هایی است که در هر قسمی اثبات آنست، و در آن دخول اقسام در مقسم بذیهی است، و نفس قسمت بزهان اثبات آنست.

۷- تساوی مجموع اقسام با مقسم: این بخش از قسمت هایی است که در هر قسمی اثبات آنست، و در آن تساوی مجموع اقسام متساوی با مقسم است، و از اینجاست که تقسیم کامل و تمام، همواره «جامع و مانع» است؛ جامع است جمیع اقسام را، و مانع دخول غیر است در اقسام.

۸- صحت استعمال اسلوب قسمت: کاربرد اسلوب «قسمت» همواره مقرر نبود. چه آنکه اگر وحدت جهت قسمت و دیگر شروط آن رعایت نشود، اسلوب قسمت از راه خود منحرف گردد و تباہیهای پدید آید، مثلاً اگر اسم منصوب را به: مفعول، و حال، و تمیز، و ظرف قسمت کنیم، تقسیمی باطل صورت گرفته، چه ظرف قسمت مفعول نیست بلکه قسمی از مفعول است، و بطلان این تقسیم به اعتبار این است که قسم شئ را قسم آن قرار داده ایم که عدم جواز آنرا روشن ساختیم.

۹- انواع قسمت: همانگونه که از تعریف قسمت مستفاد است، این اسلوب را در دونوع انسانی ترسیم نموده اند: یکی قسمت کل به اجزایش که «قسمت طبیعی» نیز نامیده شده، و دو دیگر، تقسیم کلی به جزئیاتش که به «قسمت منطقی» شهرت دارد. ۱. در قسمت کل به جزئیاتش، وجهه قسمت مختلف است، چه آنکه این نوع از قسمت گاهی بر حسب تحلیل طبیعی انجام می‌گیرد، مانند تقسیم آب به دو جزء اکسیژن و هیدروژن. و گاهی بر حسب تحلیل خارجی، مانند تقسیم آدمی به سرو گرد و دست و پا و غیره، و در مواردی بر حسب تحلیل اصول فنی و علمی، مانند تقسیم ترکیب اضناقی به مضارف و مضارف الیه، و در مواضعی بر حسب تحلیل عقلی است، مانند تقسیم انسان به دو جزء حیوان و ناطق، و تقسیم فعل به حدث و زمان و فاعل. در این نوع از قسمت، حمل مقسم بر اقسام زوانب نشود. مگر در مواردی از آنکه بر حسب تحلیل عقلی انجام گرفته است، از باب مثال: «الحيوان انسان» گفته نشود، ولی: «الناطق انسان» صادق آید، و در مثال تقسیم فعل به حدث و غیره حمل مقسم بر اقسام روابا شد، با اینکه هر دو قسمت بر حسب تحلیل عقلی انجام گرفته است، تبیین و اثبات این نوع از قسمت را تفصیل بیشتری لازم است که مقام و مقال گنجایش آنرا ندارد.

۲. در قسمت کلی به جزئیات، حمل اقسام بزرگقسم و بزراعکس، امکان پذیر است، مانند تقسیم مفرد به: اسم و فعل و حرف، پس: «الاسم مفرد»، و «هذا المفرد اسم»، گفته شود (منظر، المنطق صص ۱۴۳-۱۲۳) این ترتیب در اینجا مخالف است، بلکه در اینجا این ترتیب است: مانند این اسلوب در متن معرفه شده است: «الله عزوجل نعمت سماه ملائكة کمال رحمه و علیهم السلام»، این ترتیب این اسلوب (قسمت) باعتبار اجمال و تفصیل به دنبال آورده است.

۳- اسلوب (قسمت) دو گونه به کار رفته است:

- ۱- منهج نفی و اثبات بجزئیات: این منهج در اثبات مسائل موقوع بسیار موفق بوده و بزر جهت که دوران میان نفی و اثبات است در بیان اثبات مسائل بسیار موفق بوده و بزر بسیاری از اسلوب‌ها پیشنهاد گرفته است، زیرا اقسام در این نوع از قسمت به اعتبار «جمع و رفع» قابل توجه است، بر این اساس که رفع دو شیء نقیض، و جمع آن روا تباشد، و به ترتیب با اجرای اصل «رفع دو نقیض» قسم سومی در تقسیم نگنجد، و به اعتبار اصل «جمع دو نقیض» وحدت دو قسم ممکن نباشد. این منهج همواره بصورت یک جمله خبری به بیان و تعبیر در می‌آید، و پس از ذکر مقسم (مستند الیه)، ادوات دوران و تردید و انقضای (یا: در فارسی، او و اما در عربی = مثلاً) بعنوان قائم مقام مستند به بیان اجزاء یا جزئیات می‌پردازد، و با اختصار و ایجادی تقسیم شیء را به ثبوت یا اثبات می‌رساند، از این بابت است تقسیم اسم به معرفت یا مبني، و تقسیم کلمه به جامد یا مشتق.

۴- متن این اسلوب در معرفه این امر مذکور شده است: «الله عزوجل نعمت سماه ملائكة کمال رحمه و علیهم السلام»، این اسلوب این امر را در اینجا معرفه کرده است.

۲- منهج تفصیل :

۵- در این منهج از قسمت، جمیع اقسام شیء را در تقسیم یاد می‌کنند، و در بیان آن از کاربرد ادات انقضایی که بزر نفی و اثبات دلالت دارد دوری می‌جویند، مانند قسمت کلمه به: اسم و فعل و حرف، و تقسیم معرفت به: مرفوع و منصوب و مجرور و شاکن لغای از این امر می‌پرسیم: «لهم ای الله عزوجل نعمت سماه ملائكة کمال رحمه و علیهم السلام»، این اسلوب این امر را در اینجا معرفه کرده است.

اسلوب قسمت در صرف و نحو عربی

گزارش کوتاهی که پیرامون اسلوب قسمت داده شده نسبت به اهمیت و گستردگی آن در حکم فهرست وارهای است که در آن پاره‌ای از عنوانین موضوع به ترتیب اهمیت یاد شده است؛ در این راستا ناچار گردید که برخی از اصول و مصطلحات این اسلوب را یاد نماید تا هنگام تحلیل متون صرف و نحو عربی، منهج بیان و طریق اثبات مسائل مورد توجه و دقت قرار گیرد و استواری و ممتازت سبک و شیوه نگارش متون یاد شده و نظم تالیفی آنها روشن گردد؛ استواری این اسلوب و جزیان آن در آثار صرف و نحو عربی نیازی به استشهاد ندارد، و بدون پروا می‌توان گفت که جمیع متون دیستوری معتبر از زمان نگارش «الكتاب» سیبیویه تا حال حاضر از این منهج بهره دارد، و دانشمندان علوم دیستوری با توجه یا بدون توجه، تالیفات خود را لبریز از آن ساخته‌اند، و آن را به سرحد بدهشت رسانده‌اند، ولی با وجود اینها نگارش چنین مقاله‌ای اقتضای آن را دارد که نمونه یا نمونه‌هایی از شیوه بکارگیری این اسلوب نشان داده شود، و چگونگی تجلی آن در نگارش آثار صرفی و نحوی عربی آشکار گردد:

- ۱- عبد القاهر بن عبد الرحمن گرجانی (متوفی ۴۷۱ هجری) در آغاز کتاب «العامل المأة» چنین آورده است: «الباب الأول في العامل، وهو على ضربين: لفظي و معنوى، فاللفظى على قسمين: سماوى و قياسى، فالسماوى تسعه واربعون، وأنواعه خمسة ...» (العامل المأة، جامع المقدمات، ص ۱۵۰).
- ۲- ابویعقوب سکاکی (متوفی ۶۲۶ هجری) در مبحث مبنی از کتاب النحو «مفتاح العلوم» چنین گوید:

- ۱- «اعلم أن المبني قسمان: قسم لا يحتاج إلى عده واجدا واحدا، وقسم يحتاج إلى ذلك، والأول يجعلنا أربعة عشر نوعا ...» (مفتاح العلوم، ص ۳۴).
- ۲- ابن الحاجب (متوفی ۶۴۶ هجری) در آغاز کتاب «الكافية في النحو» چنین گفته است: «الكلمة لفظ لمعنى مفرد، وهى: اسم و حرف، لأنها أمّا أن تدلّ

علی مغنه افی نفسها اولا ...» و همو در مبحث معرب گوید: «الاء عرب ما اختلف آخره به لیدل على المعنائی المعتبرة عليه، و أنواعه رفع و نصب و جز ...» (الكافیة في النحو، ص ۳۸۱-۳۸۲). ۴- عبدالوهاب بن ابراهیم زنجانی (متوفی ۶۵۵ هجری) در کتاب «التصیرف» خود چنین آورده است: «ثُمَّ الفعل أَمَا ثلائِي وَمَا زِيَاعَيْ، وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَمَا مُجَرَّدُ أَوْ مَزِيدُ فِيهِ، وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا أَمَا سَالِمٌ أَوْ غَيْرَ سَالِمٍ ...» (التصیرف - جامع المقدمات، ص ۵۶). ۵- این‌الملکا، محمد (متوفی ۶۷۲ هجری) در موضع متعددی از «الألفیة» این اسلوب را بکار برده است: «... وللأسنمنه منه: معرف و مبني ...» شبه من الحروف مدنی ... و الشفه مبني على حرف المبني ... (الألفیة، المعرف والمبني) ... وَكُلُّ حَسْرَفٍ مُسْتَحْقَقٍ لِلْبَنَاءِ ... وللأسنمنه منه: ذوقفتح، او ذوكشر، او ضم ... كَأَيْنَ، أَمْسَ، حِيثَ، وَالسَاكِنُ كَمَ ... وَمَنْهُ: ذوقفتح، او ذوكشر، او ضم ... (الألفیة، همان مبحث پیش) ...
تمام و دقت در آثار صرفی و نحوی پیشوایان فرزانه علوم دستوری عربی که نمونه‌هایی از آن یاد گردید، معلوم می‌دارد که این فرزانگان در کاربرد اسلوب قسمت، هم از «منهج تفصیلی»، و هم از «منهج اجمالی و منطقی» که دائیر مدار نفی و اثبات و حصر عقلی است استفاده نموده‌اند، و از آنجاکه منهج منطقی مختصر و موجز بوده، و باعث سهوت در ضبط و حفظ و وصیول به سرحد قطع و یقین می‌شده، توجه بیشتری بدان نموده و از آن بهره بسیار گرفته‌اند، زیرا همانگونه که یاد گردید این منهج دائیر مدار حصر عقلی و نفی و اثبات است؛ و فرض ثبوت

اقسام، فرع تقسیم؛ و صحت تقسیم، فرع ثبوت مقسم است؛ و وجود و دخول مقسم در اقسام امری است مسلم؛ زیرا «قسم» همان «مقسم» است بنا قید و خصوصیات زاید، و جامع اقسام بودن مقسم یگانه مجوز تقسیم بوده، و مصحح تشکیل اقسام بر حسب اختلاف جهت قسمت و موارد آن است، زیرا تقابل و استقرار اقسام بخصوص در یک زمینه بدون وجود جامع غیر متصور است، مثلاً هرگاه بگوییم: «انسان یا عالم است یا جاهم» و «یا قادر است یا عاجز» به نظر صحیح و قابل قبول است، ولی هرگاه بگوییم: «انسان یا موجود است یا جاهم»، و «یا عالم است یا قادر» و «یا طبیب است یا سفید پوست» به هیچ وجه قابل قبول نیست، چرا؟ برای اینکه در موارد صحیح جهت وحدت و جامع موجود بوده، ولی در موارد غیر صحیح جهت وحدت میان اقسام مفروض متصور نیست، پس اختصاص تقسیم به اقسام خاصی از یکطرف، و در دیگر قرار گرفتن اقسام مذکور در یک خط بدون تزلزل و تردیدی از طرف دیگر گواه بر وجود جامعی است میان اقسام، ولی باید توجه شود که در مواردی از جامع اطراف به ذکر اطراف تعبیر شده، و آلت و وسیله ظهور و تجلی جامع گردیده است، مثلاً در موضوع علم نحو می گویند: «کلمه است از حیث اعراب و بناء»، و در موضوع طب گویند: «انسان است از حیث صحت و اعتلال»، و در این موارد، وجود جامع است که تعدد طرفین را به وحدت می کشاند، و برای توحید موضوع علم ضرورت دارد، و گرنه باستی علم نحو یا طب را به اعتبار تعدد موضوع متعدد دانست، زیرا تعدد علوم به تعدد موضوعات است. این نکته شایسته توجه است که تقابل و تباين اقسام با یکدیگر امری است ضروری، و برگشت همه متقابلهای به تقسیم شیء است به نقیض خود، مثلاً وقتی می گویند: «فعل یا مجرد است یا مزید فيه»، یا اینکه «اسم یا عام است یا خاص»، موضوع و مقسم به اعتبار خصوصیات و ضمیمه هایی که بدان پیوسته به صورت نقیض در آمده است، زیرا مقسم و جامع بطور طبیعی و به خودی خود (لاشرط مقسمی) خالی از همه خصوصیات و ضمیمه ها بوده است (شرط شیء)، ولی

قسم یا اقسام نقیض آن بوده یعنی دارای ضمیمه است، همینطور است امر در تمامی اقسام مقسم، زیرا تقابل اقسام عباره اخرب از تباین و تنافی آنها است، و تنافی عبارت اخرب از تنافق و پس زدن هر یک دیگری را است، مثلاً وقتی می‌گویند: اسم یا معرب است یا مبني، معنی آن این است که وقتی اسم معرب شد دیگر مبني نیست، وقتی مبني شد دیگر معرب نیست.

تنافی و تنافق در تقابل متماثلان به نحو دیگری است، بدین معنی که افزاد و امتیاز و تشخض هر یک از دو طرف عباره اخرب از نبودن غیر خود است، مثلاً وقتی یک عدد را به دو نصف تقسیم نمودیم اگرچه هر یک مشاكل و شبیه دیگری است، ولی هر کدام غیر از دیگری است، و گرنه دو تا بودن متصور نمی‌شد.

تنافق دو طرف در همه موارد تقسیم مناطق و معیار استحاله اجتماع مطلق متقابله بوده، و در صورت انحصار طرف، موجب استحاله ارتفاع است، مانند تقسیم مفسمی به دو قسم که شق سومی ندارد یعنی به دو نقیض یا دو ضد: اطراف تقابل گاهی متباین بوده، و آن دو قسم یا دو نقیض است یا دو امر وجودی، مانند: «اب و ابن»، یا «اصل و فرع» یا «علت و معلول»، و گاهی امتشاكل و متشابه است، مانند: «اخون و جوار» یا «انصاف و ارباع» و یا غیره؛ و گزیده سخن اینکه همه تقسیم‌ها و متقابله‌ها در عالم امکان بوده و بنا بر این تقسیم شئ به: موجود و معدوم نیز مشمول همین قاعده است، و عنوان امکان جامع میان وجود و عدم است، و بدون تصور امکان، عروض وجود یا عدم بر موضوع خود غیر ممکن خواهد بود.

از آنجه گذشت می‌توان دلایل مثبت وجود جامع و جهت اسلوب «قسمت» را به ترتیب زیر خلاصه نمود:

۱- لزوم وجود مقسم در اقسام.

۲- کلی «لاشرط» که با هزاران شرط‌سازش دارد و در ضمن «بشرط شئ» تحقق دارد.

۳- استقرار اقسام و اطراف خاصی در ردیف یکدیگر و عدم صحبت تداخل اقسام از مقسم‌های متعدد.

۴- تسلیم شدن به وحدت علم نحو یا طب وغیره به اعتبار وحدت موضوع و تعداد علوم به تعدد موضوعات.

۵- تشکیل وحدات و تکثیر از سرچشمه وحدت، و توقف تعدد بر وجود واحد.

زبان و ادبیات عربی که صرف و نحو بخشی از آن است دارای میراثی بسیارگ بوده و شاید هیچ زبانی در زمینه علوم دستوری چنین سابقه‌ای نداشته باشد، سخن پیرامون صرف و نحو عربی و مشکلات آن بسیار است، و با آنکه در باره آن فراوان گفته‌اند و نوشته‌اند ولیکن همه آنها در برابر گستردگی موضوع قطره و دریا را ماند؛ مراکز تحقیق معارف اسلامی و زبان و ادبیات عربی و دوره‌های آموزش عالی در سطح کارشناسی ارشد و دکتری این رشته‌ها باستی در ابعاد گوناگون معارف یاد شده به نقد و بررسی و توجیه و تحقیق پردازند، و پس از فهم دقیق مسائل و شناخت درست و نادرست آن، به اصلاح و تجدید و تکمیل آنها همت گمارند؛ نقد و بررسی و ابراد و اعتراض در صورتی مفید و مطلوب است که موضوع مورد نقد بطور دقیق و صحیح شناخته و فهمیده شده باشد، و بدون علم و معرفت به موضوعی، شایسته نیست که به میدان اصلاح و تجدید آن قدم نهاد، چه:

دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن به حجت قوی
نگارنده بر این بود که گوشة بسیار تنگی از این میدان پهناور را نشان دهد، و نهاد پاک و توانای طالبان این رشته را به طریق تحقیق متذکر گرداند که: «ولقد یَسَرَنَا

الْقُرْآنَ لِذَكْرِ فَهُلْ مِنْ مَذَّكَرٍ؟»

ونکات زیر را که از این گزارش کوتاه مستفاد است، خاطر نشان سازد:

- ۱- مناهج فرزانگان علم و معرفت و اسلوبهایی که در بیان مسائل علمی بکار برده‌اند، دارای استواری و استحکام بوده است.
- ۲- نسبت دادن ابداع و ابتکار بسیاری از اصول و قواعد علمی، و اسلوب‌ها و

مناهج تحقیق به دانشمندان مغرب زمین بی اساس است.

۳- کتابهای صرف و نحو عربی معتبر، دارای اسلوب و منهج معتبر است.

۴- آثار پیشینیان دارای زمینه‌های تحقیقی بسیاری است که تاکنون انجام نگرفته است و شایسته است بدانها توجه داده شود.

منابع

- ۱- ابن الحاجب، عثمان بن عمر: *الإتقان في الفوائد*،
الكافية في النحو. مصر، الحلبي، ۱۲۶۹ هجری.
- ۲- ابن مالک، محمد.
الأفيفي في النحو. تهران، اسلامیه، ۱۳۸۱ هجری.
- ۳- ابن المطهر حلّی، حسن.
الجوهر النضنید. تهران، ملا طاهر تنکابنی، ۱۳۱۰ هجری.
- ۴- بهمنیار بن مرزبان.
التحصیل، تصحیح مروضی مطهوری. تهران، دانشکده الهیات، ۱۳۴۹ شمسی.
- ۵- توسي، نصیرالدین.
منطق التجردیت. تهران، ملا طاهر تنکابنی، ۱۳۱۰ هجری.
- ۶- الساوی، عمرین سهلان.
البصائر النصیریة. مصر، بولاق، ۱۳۱۶ هجری.
- ۷- شریف گرانی، میر سیدعلی.
کتاب صرف فارسی (صرف میر). تهران اسلامیه، ۱۳۶۶ هجری.
- ۸- عزالدین زنجانی، عبدالوهاب.
التصریف. تهران اسلامیه، ۱۳۶۶ هجری.
- ۹- گرانی، عبدالقاهر.
العوامل المأة. مصر، الحلبي، ۱۲۶۹ هجری.
- ۱۰- مظفر، محمدرضا.
المنطق. التجف، مطبعة النعمان، ۱۳۸۸ هجری.